



«ماجرای ورود منطق و اندیشه ارسطو»
فیلسوف بلندآوازه یونانی به جهان اسلام و
تحولاتی که طی اعصار و قرون در این مقوله
صورت گرفته، فصل شورانگیزی از تاریخ
تفکر مسلمانان و تمدن اسلامی را به خود
اختصاص داده است.

دانشوران مسلمان از دیرباز درباره منطق ارسطو
و فلسفه وی، بحث و جدل‌های فراوانی
داشته‌اند و سخنان ابن مسکویه و فارابی
(موسس فلسفه اسلامی) در این باب مشهور
است.

در این جستار، استاد هادوی با توجه به
اهمیت، جایگاه و منزلت علم و علم‌آموزی در
اسلام، ضمن بحث در خاستگاه منطق و
تشکیک در انتساب مطلق آن به ارسطو، سیری
اجمالی از ورود منطق و اندیشه ارسطو در بین
مسلمانان آرایه کرده و در ادامه به برخی از آراء
ارسطو درباره منطق، حرکت، طبیعیات و
اخلاق اشاره و به اجلاسی که تحت همین نام
اخیراً در یونان برگزار شد آرایه کرده است.

ارسطو از نگاه فیلسوفان مسلمان

مهدی هادوی تهرانی

از سوی دیگر، با علم الناس من جمع علم الناس
الی علمه^(۵) - عالم‌ترین مردمان کسی است که علم
مردمان را با علم خویش جمع آورد - آنان را
آموخت که دانش دیگران را در مجموعه معرفتی
خویش هضم کنند و آن را به گونه‌ای در این سپهر
گرد آورند که گویی از ابتدا در این فرهنگ رشد کرده
و بالیده‌اند.

داستان ارسطو در فرهنگ اسلامی نیز همین
سرنوشت را دارد.
ورود ارسطو

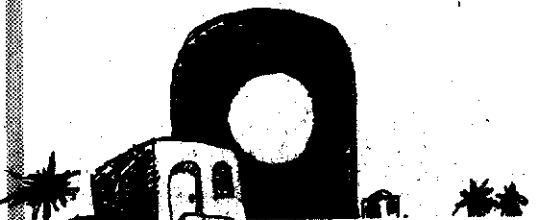
هنگامی که در قرن دوم هجری، نهضت ترجمه
آغاز شد و کتاب‌های گوناگون از زبان‌ها و
فرهنگ‌های مختلف به عربی ترجمه و در دسترس
دانشمندان مسلمان قرار گرفت، ارسطو نیز وارد
حلقه‌های بحث مسلمانان شد و زیر ذره‌بین دیدگاه
انتقادی آنان واقع گردید.

در توحید مفضل^(۶) امام صادق^(ع) ارسطو را

اسلام، پیام آسمانی خود را با اقرأ^(۱) بخوان آغاز
کرد و پیروانش را از همان ابتدا بر معرفت و شناخت
ترغیب کرد. با آیتی مانند: هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون^(۲) آیا آنان که می‌دانند با آنان که
نمی‌دانند برابرند؟! بر منزلت اهل معرفت تأکید
ورزید و اولوالالباب (صاحبان خرد) را مخاطب
بسیاری از مفاهیم خود، معرفی کرد.^(۳)

حاصل این آموزه‌ها، ایجاد فرهنگ و تمدنی بود
که پایه و مایه خود را در علم و معرفت می‌دید و از
همان جوانه‌های اولیه با کانون‌های درس و
حلقه‌های بحث همراه بود. مرکز این دایره‌های
معرفتی آغازین، شخص رسول گرامی اسلام علیه
آلایه‌التحیة و السلام بود.

پیامبر با ندای اطلبوا العلم ولو بالصین - دانش
را بجوئید ولو در چین^(۴) مسلمانان را به جست
وجوی دانش در دورترین نقاط عالم ترغیب کرد و
فرا مرزی بودن معرفت را، به آنان آموخت.



ضد دینی بشمرده اند^(۱۱) و گروهی او را تا حد پیامبری ارتقا داده و به استناد برخی احادیث، او را جزو رسولان الهی محسوب کرده اند.^(۱۲)
ارسطو و منطق

مهمترین ظهور ارسطو در تفکر اسلامی در حوزه منطق است. این دانش از آثار ارسطو به عربی ترجمه شد و مترجمان اولیه آثار ارسطو مانند ابن مقلع، ابن بهرئز و اسحق بن حنین، با ترجمه بخش‌های مختلف «ارگانون» یا «ارغنون» ارسطو آن را به مسلمانان معرفی کردند. البته اکثر این ترجمه‌ها از زبان سریانی به عربی صورت گرفت. زیرا تعداد کسانی که عربی و یونانی بدانند اندک بودند و از سوی دیگر، اکثر کتب فلسفی یونانی به سریانی ترجمه شده بود.^(۱۳)

همین امر باعث شد ارسطو به عنوان آورنده منطق^(۱۴) یا مؤلف منطق، یاد شود و نزد مسلمانان بنیانگذار و مؤسس این علم معرفی گردد.^(۱۵)

فروغی می‌گوید: ماهه و بنیاد کار ارسطو در کشف طریق تحصیل علم... همان تحلیفات سقراط و افلاطون بود، ولیکن طبع موشکاف او به مباحثه سقراطی قانع نشده و بیان افلاطون را هم در باب منشأ علم و سلوک در طریق معرفت کاملاً مطابق واقع ندانسته و در مقابل مغالطه و مناقشه سولسطاییان و جدلیان، بنا بر کشف قواعد صحیح استدلال و استخراج حقیقت گذاشته و به رهبری افلاطون و سقراط اصول منطق و قواعد فنیاس را به دست آورده است و آن را به پایه‌ای استوار ساخته که هنوز کسی بر آن چیزی نپزوده است.^(۱۶)

صاحب کتاب در جای دیگر، در مورد زندگی ارسطو چنین می‌گوید: «ارسطو در سال ۳۸۴ پیش از میلاد در استاگیرا از بلاد مقدونیه متولد شد. خانواده‌اش یونانی و پدرش طبیب بود. در هجده سالگی در آتن به عضویت آکادمی درآمد و تا وفات افلاطون یعنی مدت بیست سال از شاگردان او بود، در چهل و یک سالگی به معلمی اسکندر معروف، تعیین شد و چند سالی به تربیت او اهتمام ورزید. سپس به آتن برگشته، در گردشگاهی در بیرون آتن شهر، موسوم به لوکاپون به تعلیم پرداخت... حوزه تدریس ارسطو تا زمان مرگ اسکندر در آتن دایر بود، چون آتنیان از آن پادشاه دلخوش نبودند، پس از مرگ او ارسطو نتوانست در آتن بماند، مهاجرت کرد و سال بعد، در شصت و سه سالگی درگذشت.»^(۱۷)

شاید این احتمال که ارسطو فقط مدون منطق بوده و همه این علم قبل از او شناخته شده بوده است، احتمالی بیش نباشد لکن صاحب کتاب رهبر، خود چنین چیزی را محتمل می‌داند، بلکه این امر را که ارسطو اولین مدون منطق نبوده و قبل از او، این علم در ایران شناخته شده و تدوین گشته

«مترجمان اولیه آثار ارسطو مانند ابن مقلع، ابن بهرئز و اسحق بن حنین، با ترجمه بخش‌های مختلف «ارگانون» یا «ارغنون» ارسطو آن را به مسلمانان معرفی کردند.»

به دلیل مواجهه با طبیعت، مورد تمجید قرار داده است. در آنجا آمده است: «گروهی از گذشتگان وجود تدبیر و اراده را در خلقت اشیاء انکار می‌کردند و آفرینش را امری اتفاقی می‌دانستند و بر این مطلب به مواردی استشهد می‌کردند که چیزی غیر عادی رخ می‌دهد مانند انسانی که با انگشت اضافه یا با چهره‌ای غریب متولد می‌شود.

ارسطو آنان را انکار کرد و گفت: آنچه اتفاقی رخ می‌دهد امری است نادر که امری عارض طبیعت می‌شوند و آن را از مسیر عادی خود خارج می‌کنند و اینها بیان امور طبیعی که دایماً پی در پی به شکل واحد رخ می‌دهند، نیستند. تو ای مفضل، می‌بینی که اکثر آنچه در بین جانوران رخ می‌دهد به یک شکل و طریق است، مانند انسان که با دو دست و دو پا و پنج انگشت متولد می‌شود. ولی آنچه خلاف آن است به دلیل مشکلی است که در رحم مادر یا ماده‌ای که جنین از آن نشأت می‌گیرد، رخ داده است...»^(۱۸)

در مقابل، ما در فهرست آثار برخی از شاگردان برجسته امام صادق(ع) مانند هشام بن الحکم^(۱۹) به رساله‌ها و کتاب‌هایی در رد و انتقاد ارسطو برخورد می‌کنیم.

و این امر حاکی از برخورد انتقادی اندیشمندان مسلمان، در پرتو راهنمایی‌های رهبران خود با تفکرات خارج از حوزه اسلام است.

البته در کنار این جریان اصلی معتدل، جریانات افراطی و تفریطی نیز وجود داشته است. برخی با رد تمام افکار ارسطو، او را شخصیتی غیر دینی یا



بوده است، بعید نمی شمارد و در این مورد، شواهدی بیان می دارد.

در میان آن دلایل، کلامی نقل می کند که مؤید احتمال اول یعنی صرف مدون بودن ارسطو است و آن این مطلب است که گویند اول در تاریخ مختصر الدول گفته است: ارسطو را که معلم اول نامیده اند نه از این جهت است که مخترع منطق و مستنبط آن است - چنانکه بعضی توهم کرده اند- بلکه از باب این است که متفرقات آن را جمع کرده است. (۱۷)

شهید دکتر مفتاح به نقل از ارسطو در کتاب «اغالیط» می آورد: قواعد هر علم و فن، به تدریج وضع می شود و نمی توان گفت علمی یکباره کامل و تمام وضع شده است، بلکه پایه آن علم، اول به دست شخصی گذارده شده و آنگاه آن را به صورت کامل تر و بهتر بیرون می آورند.

من نیز از افکار و زحمات گذشتگان در فنون بسیاری، استفاده کرده ام ولی باید بگویم در قیاس و برهان و جدل و فلسفه، کسی قبل از من بحثی نداشته و تنها من واضع آنها بودم.

آری سولسطانیان و بزرگ آنها گرگیاس به مردم فن جدل و محاجه را می آموختند ولی آنها اکتفا می کردند به یاد دادن دلیل های عام و مسلط کردن شاگردان بر ترکیب مغالطات که به علم بیان نزدیکتر بوده ولی این فن از نظر خودش و موضوع و نتیجه، مورد توجه آن نبوده و من به فکر خود، آن را در مدتی بسیار طولانی کشف کرده ام. (۱۸)

مرحوم سبزواری می گوید: بله ارسطو مؤلف و مدون و تربیت دهنده منطق است، نه ایجادکننده و مبتکر آن. (۱۹)

سپس از قول شیخ در آخر منطق شفا، عباراتی نقل می کند: (۲۰) که مرحوم مفتاح آن را چنین ترجمه می نماید: اما به اثر نبردیم از پیشینیان خود مگر قواعد غیر منظمی، اما نظم آنها کاری بوده که زحمات فراوان و بیخوابی های بسیار در راه آن کشیده ایم. (۲۱)

این عبارت (۲۲) مؤید آن احتمال است که ارسطو مبدع قسمتی از منطق بوده و بانی را از علوم گذشتگان به دست آورده است.

شهید مفتاح نیز سخنی در تأیید این احتمال دارد: ... ارسطو... در سال ۳۴۳ قبل از میلاد (۲۳) به آسیای صغیر رفت و پادشاه مقدونی، تربیت فرزند خود را به عهده او گذاشت، همان فرزندی که بعدها به فاتح بزرگ یعنی اسکندر کبیر شهرت یافت.

وقتی تعالیم وی به شاگردانش به نتیجه ای رسید به آن مراجعت کرده و در اثر وجهه ای که بر اثر تربیت اسکندر کسب کرده بود، توانست در مقابل آکادمی مکتب جدیدی رقیب آن به وجود آورد... و

مدت بیست سال یعنی زمان مرگ افلاطون در آنجا مشغول تحصیل بوده است و بعد در چهل و یک سالگی - یعنی سه سال بعد از ترک آکادمی - به استادی اسکندر که سن زیادی نداشته، ناپل می شود و بعد از مدتی تعلیم، که شاید سال ها به طول کشیده به آن بازمی گردد و لیسه را در مقابل آکادمی تأسیس می نماید و بعدها تصمیم به تدوین علوم از جمله منطق می گیرد.

سوم آنکه اسکندر در برانگیختن استاد برای تدوین این علم نقش به سزا داشته، به گونه ای که برخی چون حکیم سبزواری رحمة الله این دانش را میراث ذی القرنین نامیده اند. (۲۴)

با توجه به این مقدمات، تنها انگیزه ارسطو - در تألیف منطق، مقابله با سفسطه گاران و مغالطه بازان نبوده و اگر چنین بود، می بایست خیلی قبل از تأسیس لیسه، در زمان شاگردی افلاطون یا لااقل در سه سالی که بین مرگ افلاطون و استادی اسکندر در کنج خانه نشسته با این سر و آن سر پرسه می زد، چنین کاری را می کرد، در حالی که می بینیم خیلی بعد یعنی زمانی که اسکندر بزرگ شده و شاید بعد از فتح های اوست که ارسطو، آن هم به امر اسکندر، شروع به این کار می کند!

چه چیز قبل از این در اختیار ارسطو نبود که فقدانش مانع از انجام چنین عملی باشد؟

علم علمای گذشته یونان که برای او معلوم بود، غوغای سولسطاییان هم مشهود و درمنظرش فرارداشت و بروج او به حدی بود که افلاطون او را عقل می نامید. (۲۵) از طرفی، کار تألیف کتب و تدوین علوم را قبل از این یعنی در زمان افلاطون آغاز کرده و از این رو، مხოوس او قرار گرفته بود که چرا اسرار هویدا می کرد!

شاید این همه برای چنین کاری کافی نبوده و هنوز احتیاج به چیز دیگری احساس می شده است. آن گم شده را شاید اسکندر در کتابخانه های عظیم و مراکز علمی بزرگ ایران یافته و برای بزرگش هدیه فرستاده و او را امر به تدوین این دانش نموده است. و به حق منطق را میراث ذی القرنین نامیده اند. که اگر او نبود و منابع علمی ایرانیان را در اختیار معلم اول قرار نمی داد، چگونه تعلیم اول (۲۶) تدوین می شد البته بیان وقایع تاریخی، آن هم از این فاصله و با این همه انگیزه، که برای تلبیس و الخ وجود داشته و دارد! برای هر محقق مشکل و دشوار است.

منطق ارسطویی در فرهنگ اسلامی در حالی که کار ارسطو در حوزه منطق، دانشمندان مسلمان را شیفته خود کرده بود و بسیاری از آنها او را اول و آخر این علم می دانستند، ولی

«شهید دکتر مفتاح به نقل از

ارسطو در کتاب «اغالیط»

می آورد: قواعد هر علم و فن، به

تدریج وضع می شود و نمی توان

گفت علمی یکباره کامل و تمام

وضع شده است.

به زودی در اثر جنبه درباری حیات مؤسسش بر آکادمی تفوق حاصل نموده و چون می خواست آنجا را تبدیل به دانشگاه نماید - یعنی همه چیز را تدریس کند - تصمیم گرفت که در توده مردم و برهم معارفی که از قدما باقی مانده بود، نظم و ترتیب برقرار کند، شاگردان خود را به دسته های چندی تقسیم کرده که هر یک از آنها می بایست در قسمت معینی از معرفت انسان مطالعه نمایند و از این کار مشترک یک دایره المعارف با عظمتی نتیجه گردید که از منطق شروع می شد.

حاصل گفتار نتیجه این بحث با ذکر چند مقدمه روشن می شود!

اول آنکه غوغای مغالطه گاران و سولسطاییان که منکران حق و حقیقت و مثبتان نادانی و شقاوت بوده و به کمک زبان گویا، جوانان مستعد را به دام خویش انداخته و هر حقی را در نظرشان ناحق و هر باطلی را حق می نمودند، در زمان ارسطو هنوز به کلی از بین نرفته و ریشه کن نشده بود و با آنکه استاد ارسطو، افلاطون و استاد او، سقراط در مقابله با این طایفه زحمت ها کشیده و رنج ها دیده بودند، لکن موفق نشده بودند که آثار آنها را به کلی محو و نابود نمایند، یا حداقل بی اعتبار سازند و این همه خود، انگیزه مهمی برای ارسطو در تدوین منطق ایجاد می کرد.

دوم آنکه ارسطو، همچنان که در گذشته یاد آور شدیم، در هجده سالگی وارد آکادمی شده و تا

این مانع از ابداعات آنها در این حوزه نشد.^(۲۸) فارابی که از شارحان اولیه آثار ارسطو محسوب می‌شود، با تقسیم علم حصولی به دو قسم تصور و تصدیق چشم‌انداز جدیدی را در مباحث منطقی گشود و در ساماندهی و تکمیل منطق ارسطویی، نقشی به سزایفا کرد.^(۲۹) وی همچنین به مباحث الفاظ پرداخت و رساله «الالفاظ المستعمله فی المنطق» و «رسالة الحروف» را در این زمینه نگاشت. او مبحث تحلیل را به منطق افزود و طبقه‌بندی بسیار دقیقی از علوم روزگار خود عرضه کرد.^(۳۰)

ارسطو و حکمت

حکمت را به حکمت علمی و حکمت نظری تقسیم می‌کنند و سپس حکمت نظری را به سه بخش: الهیات، طبیعیات و ریاضیات، و حکمت عملی را به سیاست مدن، تدبیر منزل و اخلاق تقسیم می‌نمایند. البته فارابی در «المجمع بین رأیی الحکیمین» که به بیان تفاوت‌ها و اشتراکات دیدگاههای ارسطو و افلاطون اختصاص دارد، بخش‌های فلسفه را از باب استقرا، شامل: الهیات، طبیعیات، منطقیات، ریاضیات و سیاست می‌داند.^(۳۱)

ارسطو و الهیات

ارسطو به عنوان نماینده حکمت مشاء^(۳۲) براساس ترجمه‌هایی که از فارسی و آرامی، به وسیله فیلسوفان ایرانی و مسیحیان نسطوری^(۳۳) شده بود، به جهان عرب معرفی گشت و در این مسیر، بخشی از آثار نو افلاطونیان نیز به نام ارسطو به آنان عرضه گشت. مسلمانان از طریق این ترجمه‌ها با ارسطو آشنا شدند.

کندی که او را اولین فیلسوف عرب می‌شمارند، معتقد بود براساس خرد آدمی می‌توان یک الهیات فلسفی ارزشمند عرضه کرد. او که چندان با تفاوت‌های فلسفه افلاطونی و ارسطویی آشنایی نداشت، محرک اول ارسطویی را علت نهایی جهان دانست.^(۳۴)

فارابی که با زبان‌های یونانی، عربی، فارسی، سغدی و سریانی آشنا بود^(۳۵) و به تفاوت دیدگاه‌های ارسطو و افلاطون نیز وقوف داشت، در «الجمع بی الحکیمین» می‌گوید: برخی گمان کرده‌اند ارسطو قایل به قدم عالم و منکر حدوث آن است. منشأ این امر، عبارت ارسطو در کتاب «طوبیقا» است: گاهی قضیه یگانه‌ای یافت می‌شود که بر دو سوی آن می‌توان قیاسی با مقدمات شایع اقامه کرد. مثال آن: این عالم قدیم است یا قدیم نیست.^(۳۶) سپس فارابی می‌گوید: این تنها یک مثال است و کاشف از اعتقاد ارسطو نیست؛ از سوی دیگر ارسطو در آن کتاب در مقام بیان امر عالم نیست، بلکه غرضش بیان قیاسات مرکب از

آنجا مسأله علت‌ها را بیان و اسباب فاعلی را اثبات کرده است. او در آن کتاب، به ایجادکننده و حرکت دهنده اشاره می‌کند و می‌گوید آنها خود نمی‌توانند ایجاد شده یا متحرک باشند.^(۳۷)

فارابی همچنین از کتاب «حروف ارسطوطاليس فیما بعد الطبیعیة» سخنی در باب خداوند نقل می‌کند و می‌گوید: کسی که چنین مطالبی دارد آیا می‌توان پذیرفت منکر خالق است و به قدم عالم اعتقاد دارد؟^(۳۸)

فارابی همچنین از رساله‌ای به نام «لامونیوس» یا «لاونیوس» یاد می‌کند که سخنان ارسطو و افلاطون را در باب اثبات خالق جمع آورده است.^(۳۹)

سپس تجلیلی بسیار اغراق‌آمیز از ارسطو و افلاطون می‌نماید و می‌گوید: اگر خداوند صاحبان خرد و اندیشه را به وسیله این دو حکیم - ارسطو و افلاطون - نجات نمی‌داد... مردم همچنان در حیرت و گمراهی بودند.^(۴۰)

فارابی در انتهای این بحث، به بیان خاص خود در این مطلب می‌پردازد.^(۴۱)

از سخنان فارابی آشکار است که در بین فیلسوفان مسلمان کسانی بوده‌اند که ارسطو را دهری و ملحد می‌دانستند و فارابی در مقام نقد آنها به ذکر این شواهد می‌پردازد تا نشان دهد می‌توان از کلمات ارسطو، شواهدی بر اعتقاد او به خالق یافت.

ارسطو و حرکت

یکی از بحث‌های مهمی که از ارسطو در بین فیلسوفان مسلمان شهرت دارد، مسأله حرکت است. برخی مانند شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، این بحث را در زمره مطالب طبیعی آورده‌اند^(۴۲) و گروهی مانند صدرالمتألهین آن را در الهیات مطرح کرده‌اند.^(۴۳) گروه اول به این نکته توجه داشتند که حرکت، امری است که در عالم طبیعت رخ می‌دهد، پس باید در طبیعیات، به آن پرداخت و گروه دوم چون حرکت را نحوه وجود می‌دانستند و بحث‌های مربوط به وجود و انحاء و اشکال آن را جزو الهیات بالمعنی الاعم می‌شمردند، آن را در الهیات مورد بررسی قرار داده‌اند.

حرکت را از دیدگاه ارسطو، خروج از قوه به فعل، تفسیر کرده‌اند. این تعریف مفهومی به نام قوه را پیش فرض می‌گیرد. براساس نگرش ارسطویی، جسم از ماده و صورت تشکیل شده است. صورت، تجلی اموری است که به فعلیت رسیده‌اند و ماده، ظرف قوه است. و قوه قابلیت شیء برای پذیرش فعالیت‌های دیگر است.

براساس این تفسیر، اگر چیزی فعلیت محض باشد، یعنی هرچه امکان تحقق داشته در آن حاصل شده باشد، دیگر حرکتی در آن متصور نیست. پس وقتی حرکت تصور می‌شود که شیء مرکب از قوه

در فهرست آثار برخی از شاگردان برجسته امام صادق (ع) مانند هشام بن الحکم به رساله‌ها و کتاب‌هایی در رد و انتقاد ارسطو برخورد می‌کنیم.

مقدمات شایع است.^(۳۷)

افزون بر این، فارابی می‌گوید: سخن ارسطو در کتاب «السماء والعالم» که کل، دارای آغاز زمانی نیست، عده‌ای را بر آن داشته که ارسطو را قایل به قدم عالم بدانند و او را منکر خلقت و حدوث بشمارند. ولی این مطلب درست نیست، زیرا کلام ارسطو بر این مبنا استوار است که زمان، عدد حرکت فلک است و از آن به وجود می‌آید و آنچه از چیزی به وجود می‌آید، دربرگیرنده آن چیز نمی‌تواند باشد... و چون زمان حادث از حرکت فلک است، محال است خود فلک، دارای آغاز زمانی باشد. بلکه خداوند فلک را به صورت دفعی و غیرزمانی خلق کرده و از حرکت آن زمان آفریده شده است.^(۳۸)

فارابی سپس بر اعتقاد ارسطو به خداوند شواهدی را از کتاب «اثولوجیا» ذکر می‌کند^(۳۹) این امر نشان می‌دهد او نیز مانند بسیاری دیگر از فیلسوفان مسلمان گمان کرده که «اثولوجیا» از کتاب‌های ارسطو است. درحالی که این کتاب از آن افلوپین، فیلسوف نو افلاطونی قرن سوم میلادی است.^(۴۰) و بیش از آنکه حاکی از آرای ارسطو باشد، بیانگر دیدگاه‌های افلاطون است.

البته فارابی شواهدی نیز از سخنان ارسطو در کتاب «السماع الطبیعی» ذکر می‌کند که گفته است: عالم نمی‌تواند از بخت و اتفاق و شانس نشأت گرفته باشد.^(۴۱) فارابی می‌گوید: وی در کتاب «السماء والعالم» به نظام بدیعی که اجزای عالم را با یکدیگر مرتبط می‌سازد، اشاره کرده است و در

و فعل باشد که در این صورت فعلیت آن شیء تقدم ذاتی بر قوه آن خواهد داشت. اینکه چیزی قوه محض باشد در عالم وجود متصور نیست، مگر این که فعلیت آن همان قوه بودن باشد مانند هیولای اولی.^(۴۹)

این تفسیر ارسطویی از حرکت، حرکت را به حصار جهان طبیعت محدود می کند که در آن جسم، یعنی شیء مرکب از قوه و فعل، وجود دارد، پس در ماورای طبیعت که جسم نیست، حرکتی هم وجود ندارد.

البته در تصور صدرایی، از حرکت جهان مادی عین حرکت و سیلان تصور می شود و این حرکت از اعراض به جواهر رسوخ می کند و حتی حرکت های عرضی، نمودی از حرکت جوهری تفسیر می گردد.

در نتیجه تصویر ساده ارسطویی که حرکت را در حرکات عرضی محدود می دید، به نگاهی بسیار عمیق در فلسفه صدرایی تبدیل می یابد که گوهر عالم ماده را عین سیلان و شدن می داند.

اگر ارسطو با اثبات حرکت در جهان مادی به جست و جوی محرک اول برمی آید، ولی با این بحران مواجه می گردد که چگونه امری که خود متحرک نیست، حرکت را ایجاد می کند و به تعبیر دیگر، چگونه فاقد شیء معطی آن می شود، صدر المتألهین با اثبات وجودی که عین حرکت است، نشان می دهد که ایجاد حرکت به عین ایجاد ذات متحرک حاصل می شود و این حرکت از جنبه نقص شیء نشأت می گیرد. زیرا قوه که ظرف استعدادهاست، در واقع تجلی گاه نداری ها و فقدان های شیء است و عالم مادی به دلیل نقص، عین حرکت است و ایجادکننده عالم ماده با ایجاد این عالم، حرکت را ایجاد می کند، نه این که پس از ایجاد عالم ماده، آن را به حرکت درآورد.^(۵۰) با این وصف، اندیشه ارسطویی در باب حرکت سکوی پرشی برای تفکر صدرایی در این زمینه می گردد و امکان دستیابی به یک تصویر جامع از جهان را فراهم می آورد.

اما آنچه ارسطو در باب قدم زمانی جهان مادی گفته بود و به گفته فارابی منشاء توهم الحاد او شده بود.^(۵۱) مورد قبول فیلسوفان مسلمان قرار گرفت و همه پذیرفتند که چون زمان از حرکت به وجود می آید و حرکت از ویژگی های عالم ماده است پس نمی تواند زمانی قبل از جهان ماده باشد.

اما این بحران باقی بود که اگر جهان مادی قدیم زمانی است، پس حادث نیست؟! و این امر با آموزه های اسلامی ناسازگار است. صدر المتألهین این معضل را نیز حل کرد و با طرح اندیشه حدوث ذاتی، به این مشکل پاسخ داد. وی گفت: هر چند جهان مادی، حادث زمانی نیست ولی حادث ذاتی

است یعنی مسبوق به عدم ذاتی است، نه مسبوق به عدم زمانی. پس هر چند زمانی نبوده است که زمان باشد و عالم ماده نباشد (حدوث زمانی) ولی عالم ماده قبل از وجود، نبوده است، اگرچه در آن ظرف، زمان نیز نبوده است. یعنی در حاق و ذات عالم ماده، عدم است که اگر چیزی آن را به وجود نمی آورد، همچنان بر عدم باقی می ماند.^(۵۲)

با این وصف، فیلسوفان مسلمان، اندیشه ارسطویی را به کمال رساندند که با مفاهیم و آموزه های اسلامی کاملاً سازگار است و بر خلاف توهم عده ای از مستشرقان معاصر، بین اندیشه الله در اسلام و خدا در فلسفه، هیچ تنافی وجود ندارد.^(۵۳)

ارسطو و طبیعیات

در جای جای کتب و رساله های فیلسوفان مسلمان می توان به آرای ارسطو در باب طبیعیات برخورد. فارابی در کتاب «الجمع بین رأی الحکیمین» به مسأله دیدن از دیدگاه ارسطو می پردازد و می گوید: ارسطو معتقد است، دیدن در اثر انفعال چشم حاصل می شود.^(۵۴) وی سپس به نظریه افلاطون در این باب اشاره می کند که دیدن را نتیجه خروج چیزی از چشم و برخورد آن با شیء مبصر می داند. تلاش فارابی این است که مانند سایر مواردی که در این کتاب به آن پرداخته، اختلاف ظاهری سخن ارسطو و افلاطون را به وفاق برگرداند.^(۵۵)

از ارسطو در باب سبب باران نیز نقل شده که باران از تبدیل بخار برخاسته، از زمین حاصل

می گردد.^(۵۶) برخی گفته اند طبیعیاتی که در مکتب امام باقر^(ع) تدریس می شد همان طبیعیات ارسطو بود.^(۵۷)

ولی افزون بر این امور، که قابل دفاع علمی است، مطالب خرافه گونه بسیار از ارسطو در طبیعیات نقل شده است. مثلاً از وی نقل شده که مرغ اگر در صدا و آوا شبیه خروس باشد، بر روی پای او زائده ای مشابه پای خروس می روید!^(۵۸) همچنین از او نقل شده است: پرستوها زمانی که کور می شوند، از درختی به نام چشم خورشید^(۵۹) می خورند و سپس بینایی آنها باز می گردد.^(۶۰) گفته اند: ارسطو معتقد است بین الاغ و گنجشک، دشمنی است زیرا گاهی الاغ ندانسته باعث مرگ گنجشک ها می شود.^(۶۱)

مطالبی نیز از وی در باب غسل^(۶۲)، موش کور^(۶۳) و عمر کبوتر^(۶۴) بازگو شده که جای تأمل دارد.

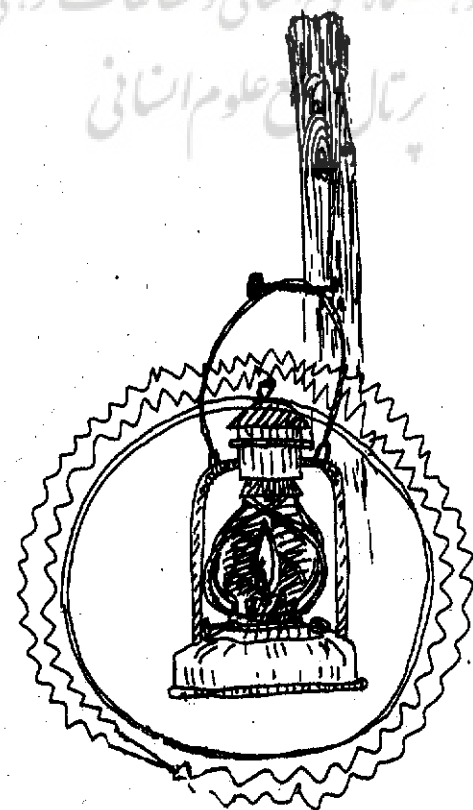
ارسطو و اخلاق

در آثار فیلسوفان مسلمان، سخنان فراوان و مطالب گوناگون از ارسطو در باب اخلاق آمده است.

از او نقل شده که خیر مطلق، همان کمالات روحی است و خیر مضاف، یعنی نسبی، آن چیزی است که زمینه را برای دستیابی به کمالات روحی فراهم می کند، مانند تحصیل و سلامت یا در دستیابی به آنها مفید است، مانند ثروت و دارایی.^(۶۵) به گفته ارسطو، هر انسانی به فطرت خود طالب سعادت است و از شقاوت دوری می جوید و راه رسیدن به این سعادت همان اعتدال است مانند شجاعت که حالت میانی بین افراط، یعنی تهور و تفریط، یعنی ترس است.^(۶۶)

البته در مقابل این مطالب، از ارسطو نقل شده است: ظلم، از طبیعت آدمی نشأت می گیرد و آنچه آن را باز می دارد، یکی از این دو عامل است: الف- عامل دینی یعنی ترس از معاد، ب- عامل سیاسی یعنی ترس از شمشیر.^(۶۷)

مسکویه در باب تأثیر تربیت در جان آدمیان، از ارسطو نقل می کند: شخص شریر گاهی در اثر تربیت تحول پیدا می کند ولی این امر به نحو مطلق و همیشگی نیست.^(۶۸) مسکویه می گوید: به اعتقاد ارسطو، تکرار موعظه و ادامه تربیت و رعایت تنبیهات خوب و برجسته به شکلی در انواع مردم تأثیر می گذارد. گروهی تربیت را می پذیرند و به سرعت به سوی فضایل حرکت می کنند و دسته ای آن را می پذیرند ولی به کندی مسیر فضیلت را می پیمایند.^(۶۹) مسکویه، از این مطلب یک قیاس منطقی تشکیل می دهد: هر خلقی قابل تغییر است و هیچ امر قابل تغییری بالطبع و برخاسته از طبیعت و ذاتی نیست، پس هیچ خلقی چنین نیست. با این



دهد.
۳- در خوش نامی بین مردم و صاحبان فضیلت.

۴- در موفقیت در کارها.

۵- در سلامت اندیشه و اعتقادات، چه در دین خود و چه در غیر آن، به گونه ای که میرای از خطا و لغزش باشد.

هر که در او، این پنج قسم جمع شود سعادتمند کامل است و هر که بعضی از آنها را داشته باشد، بهره ای از سعادت برده است. (۷۲) مسکویه که به گفته خودش از کتاب «اخلاق نیکوماخوس» ارسطو و شرح های آن بهره ها برده، کوشیده است ترتیبی تازه و منسجم به مطالب بدهد. (۷۵) افزون بر این، او در مواردی به روایات اسلامی تمسک کرده و مباحثی را از دیدگاه خود عرضه کرده است.

با این وصف، در حوزه اخلاق هم، با نگاهی انتقادی به عرضه آثار ارسطو پرداخته شده است.

ارسطو و سیاست

از ارسطو مطالبی در باب سیاست مدن نیز نقل شده است. گفته اند: ارسطو با افلاطون در این نکته موافق بود که شهروند معادل آزاد است و وظیفه بندگان، جمع آوری مال برای خانواده و خدمت به آن است. دلیلی که از او بر این مطلب نقل شده، این است که: هوشمندی و شجاعت، ویژگی طبیعی شهروند است. پس او برای خود شهری می سازد و آن را اداره می کند و زندگی خود را وقف خدمت به آن می نماید. از این رو، فرصتی برای پرداختن به مسایل شخصی زندگی خود ندارد و کرامت او مانع از آن است که به کارهای یدی پردازد و خلقت خویش را زشت و خود را پست نماید. پس باید کسی که این امور را برعهده گیرد، وجود داشته باشد. طبیعت، ملت هایی را ایجاد کرده که هوش اندک و قدرت بدنی فراوان دارند و آنها این وظیفه را برعهده می گیرند و آنان همان بندگان هستند. (۷۶)

این نگرش طبقاتی و نژادگرایانه در آثار فیلسوفان مسلمان رنگی دیگر می یابد و به لیاقت ها و استعداد های شخصی افراد توجه می شود. فارابی، کسانی را بندگان شهر معرفی می کند که توانایی ادراک مقاصد افعال را ندارند، اما دستورات را به خوبی انجام می دهند. (۷۷)

بازگشت ارسطو

ارسطو در قرن دوم هجری، تقریباً هزار سال بعد از مرگش، وارد تمدن اسلامی شد و در حوزه های مختلف اندیشه تاثیر کرد. با اندیشمندان مسلمان به گفت و گو نشست. بر سخنانش، نقدها وارد شد و اصلاحات فراوان پیرامون آن صورت گرفت و از دل آن مکاتب و

در جای جای کتب و رساله های فیلسوفان مسلمان می توان به آرای ارسطو در باب طبیعیات برخورد.

در توحید مفضل امام صادق (ع) ارسطو را به دلیل مواجهه با طبیعین، مورد تمجید قرار داده است.

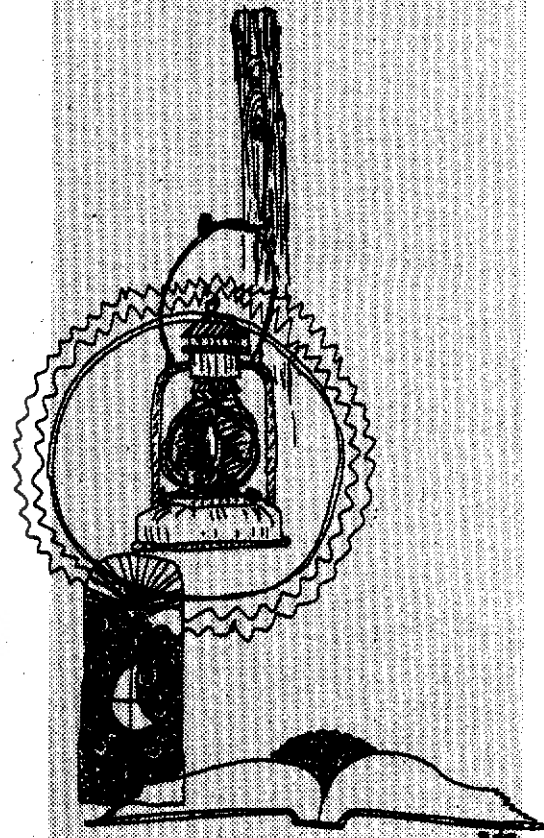
وصف، مطلب برهانی خواهد بود. (۷۰)
مسکویه در باب خیر، از ارسطو نقل می کند: برخی خیرات، شریف هستند و برخی مورد ستایش و برخی قابلیت این امور را دارند و برخی مفید هستند. (۷۱)

سپس وی به شرح هر قسم می پردازد و می گوید: خیرات شریف، شرفشان ذاتی است و هر کس آنها را بیابد، خود به شرافت خواهد رسید و آنها عبارتند از حکمت و عقل. خیرات مورد ستایش، فضایل و افعال خوب ارادی هستند و خیرات بالقوه مانند آمادگی برای رسیدن به آن چیزی است که بیان شد و خیرات مفید، اموری است که خود آنها مطلوبیت ندارد، بلکه برای رسیدن به خیرات قبلی مطلوب هستند. (۷۲)

مسکویه، از ارسطو نقل می کند: انجام کارهای شریف برای آدمی بدون منبعی مانند گشادی دست، یا فراوانی دوستان یا خوش اقبالی، مشکل است. از این رو، حکمت برای آشکار شدن شرافتش، به فن حکومت و اداره جامعه نیازمند است و باز هم به همین دلیل، هر چه خداوند به آدمی ارزانی کرده است، سعادت است زیرا هدیه ای از اوست و بالاترین مراتب آن به انسان کامل اختصاص دارد. (۷۳)

به اعتقاد ارسطو سعادت پنج قسم است:
۱- در سلامتی بدن و نیکویی حواس که نتیجه اعتدال مزاج است.

۲- در ثروت و یاران و امثال آن، تا بتواند مال را در جای خود قرار دهد و سایر خیرات را انجام



اندیشه‌های تازه روید.

وی پس از چهارصد سال از طریق آثار فیلسوف اسلامی قرن ششم هجری، یعنی ابن رشد، به غرب باز می‌گردد.^(۷۸) در حالی که در طی این چهار قرن، نقدها بر او شده و اصلاحات فراوان در باب اندیشه‌هایش رخ داده است. اروپای قرون وسطی با این چهره ارسطو آشنا می‌شود.^(۷۹)

پانزدهمین نوشت:

- ۱- سوره علق، آیه اول.
- ۲- سوره زمر، آیه ۹
- ۳- سوره بقره، آیه ۲۶۹- سوره آل عمران، آیه ۷ و سوره رعد آیه ۱۹.
- ۴- محمدبن الفتال النیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۱ و مولی محمد صالح المازندرانی، شرح اصول کافی، ج اول، ص ۱۵۷.
- ۵- ر.ک: محمدبن الفتال النیشابوری، روضة الواعظین، ص ۸ و محمدبن علی الکرجکی، کنز الفوائد، ص ۱۳۸.
- ۶- توحید مفضل، روایت بلندی در مباحث اعتقادی و الهیات است که همگی از امام صادق (ع) از طریق مفضل بن عمر نقل شده است.
- ۷- امام صادق (ع) ششمین امام شیعیان است که در فاصله سال‌های ۸۳ تا ۱۴۸ هجری می‌زیست و تأثیر بسیار گسترده‌ای در تمام رشته‌های علوم اسلامی و مکاتب و فرق گوناگون داشت.
- ۸- توحید المفضل، صص ۱۲۱-۱۲۰.
- ۹- ر.ک: النجاشی، الفهرست رجال النجاشی (زندگینامه هشام بن الحکم، شماره ۱۱۶۴، ص ۴۳۳ و الشیخ الطوسی، الفهرست، زندگینامه هشام بن الحکم، شماره ۷۶۱، صص ۱۷۵-۱۷۴.
- ۱۰- ر.ک: ابن کثیر، ابدایة و النهایة، ج ۱۳، ص ۲۳.
- ۱۱- ابن مطلب را فقط محمد الدیلمی در کتاب «محبوب القلوب» بدون سند از رسول اکرم (ص) نقل کرده است. ر.ک: العلامة الحلی، شرح التجرید، تحقیق علامه حسن زاده، ص ۲۰۵، پاورقی.
- ۱۲- ر.ک: عبدالرحمن بدوی، منطق ارسطو، ج اول، ص ۸.
- ۱۳- ر.ک: محمدتقی دانش‌پژوه، المنطق لابن المقفع، صص ۲ و ۵.
- ۱۴- ر.ک: مهدی هادوی تهرانی، گنجینه خرد، ج اول، صص ۴۵-۴۳.
- ۱۵- سیر حکمت در اروپا، ج اول ص ۳۱.

- ۱۶- سیر حکمت در اروپا، ج اول صص ۲۹-۲۸.
- ۱۷- رهبر خرد، دیباچه، ص ۵ ر.ک: به تاریخ مختصر الدول، ص ۵۴.
- ۱۸- روش اندیشه، مقدمه، ص ۳.
- ۱۹- روش اندیشه، مقدمه، ص ۴ ر.ک: منطق ارسطو، ج ۳ ص ۱۰۵۱.
- ۲۰- شرح المنظومه، قسم المنطق، صص ۷-۶ ر.ک: الشفاء، المجلد الرابع، ج ۷، صص ۱۱۳-۱۱۰ و منطق ارسطو، ج ۳، ص ۱۰۵۱.
- ۲۱- روش اندیشه، مقدمه، ص ۴.
- ۲۲- نزدیک به همین مطلب را تاریخ مختصر الدول نیز از ارسطو نقل می‌کند.
- ۲۳- یعنی بعد از مرگ استادش افلاطون.
- ۲۴- روش اندیشه، مقدمه، با تلخیص.
- ۲۵- ذی‌القرنین، لقب اسکندر است.
- ۲۶- ر.ک: تاریخ مختصر الدول، ص ۵۴.
- ۲۷- نام کتاب معروف ارسطو است.
- ۲۸- ر.ک: ابن سینا، الشفاء المجلد الرابع، جزء ۷، صص ۱۱۳-۱۱۰.
- ۲۹- ر.ک: مهدی هادوی تهرانی، گنجینه خرد، ج اول، ص ۱۳۳.
- ۳۰- ر.ک: محمدتقی دانش‌پژوه، المنطق لابن المقفع، صص ۲۹-۲۸.
- ۳۱- ر.ک: الفارابی، الجمع بین رأیی الحکیمین، ص ۸۰.
- 32- Peripatetic School of Wolking Philosophers.
- 33- Nestorian Christian Philosophers.
- 34- Wallace Provost/ God Science and Reason
- ۳۵- ر.ک: الفارابی، المنطقیات للفارابی، دیباچه دانش‌پژوه، ص الف.
- ۳۶- ر.ک: الفارابی، الجمع بین الحکیمین، ص ۱۰۰.
- ۳۷- پیشین.
- ۳۸- همان، ص ۱۰۱.
- ۳۹- پیشین.
- ۴۰- ر.ک: الدكتور احمد الشلیبی، مقارنة الأديان المسيحية، ج ۳ ص ۱۱۵.
- ۴۱- ر.ک: الفارابی، الجمع بین رأیی الحکیمین، ص ۱۰۱.
- ۴۲- همان، ۱۰۲.
- ۴۳- همان.
- ۴۴- پیشین.
- ۴۵- پیشین ص ۱۰۳.
- ۴۶- پیشین، صص ۱۰۴-۱۰۳.
- ۴۷- ر.ک: ابن سینا، الشفاء، الطبیعیات، ج ص ۸۳.
- ۴۸- ر.ک: صدرالمآلهین، الاسفار

- الاربعة، ج ۳ ص ۲۰.
- ۴۹- پیشین، صص ۲۲-۲۱.
- ۵۰- پیشین، صص ۲۰-۳۸ و صص ۶۹-۶۸.
- ۵۱- ر.ک: الفارابی، الجمع بین رأیی الحکیمین، ص ۱۰۱.
- ۵۲- ر.ک: صدرالمآلهین، الاسفار الاربعة، ج ۳ صص ۲۵۰-۲۲۶.
- 53- Wallace Provost/ God Science and Reason
- ۵۴- ر.ک: الفارابی، الجمع بین رأیی الحکیمین، ص ۹۱.
- ۵۵- پیشین، صص ۹۵-۹۲.
- ۵۶- مولی محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۵۷- ر.ک: حسین الشاکری، من السیرة الامام صادق علیه السلام، ج اول، ص ۲۳۰.
- ۵۸- ر.ک: المجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۸۹.
- ۵۹- عین شمس.
- ۶۰- ر.ک: المجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱ ص ۲۹۳.
- ۶۱- همان، ص ۳۰۵.
- ۶۲- همان، ص ۲۳۴.
- ۶۳- همان، ص ۲۵۷.
- ۶۴- همان، ج ۶۲، ص ۲۹.
- ۶۵- ر.ک: محمد مهدی التراقی، جامع السعادات، ج اول ص ۵۷.
- ۶۶- ر.ک: جعفر السبحانی، رساله فی التحسین و القبح، ص ۱۶۶.
- ۶۷- ر.ک: محمد فاضل المسعودی، الاسرار الفاطمیة، ص ۱۱۱.
- ۶۸- ر.ک: مسکویه، تهلیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۵۳.
- ۶۹- همان.
- ۷۰- همان.
- ۷۱- همان، ص ۸۴.
- ۷۲- همان.
- ۷۳- همان، ص ۸۵.
- ۷۴- همان، ص ۸.
- ۷۵- همان، ص ۸۱.
- ۷۶- ر.ک: الدكتور احمد الشلیبی، مقارنة الأديان، ج سوم، ص ۲۳۱.
- ۷۷- ر.ک: الفارابی، فصول منتزعة، ص ۶۹.
- ۷۸- ر.ک: عبدالجبار الرفاعی، لمحة تاریخیة حول تحقیق التراث و نشره و اسهام ایران فی ذلک، مجلة تراثنا، ج ۳۵، ص ۱۹۱.
- 79) Jones Irwin, Averroes Reason, The philosopher, Vol. LXXX No.2.